

پاک باش و پاک دین

## مجموعه "زیر شمع عرفان"



در یک فضای آرام و ترحیماً بعد از مراقبه مطالعه شود. از تندخوانی پرهیز شود

خود خوانده به دیگران نیز دهند

# بخش ۶: عرفان و مظاهر نیکی

۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۲

پیشتر گفتیم که عرفان حقیقی اعلان می‌دارد عارف کسی است که در جامعه کار می‌کند با هدف خدمت و نیکی، و راه رستگاری در همین است. در اینجا سوال پیش آید که این «خدمت و نیکی» دقیقاً چیست. در دین امروز آنقدر تأکید بر شریعت و نماز بوده که تا کنون هرگز به مفهوم نیکی آنطور که باید نیاندیشیده بودیم. تصور بر این بوده که عارف بودن یعنی اینکه نماز بسیار خواند، نماز شب برپا داشت، ذکر و تسبیح گفت و کارهای اینچنینی و نیکی و نیکوکاری چندان بحث نمی‌شد مگر به قسم کلی آن. بسیاری داستانهای عرفانی به این قالب است که مثلاً عارفی تمام روز دعا می‌کرده و نماز داشته و در نتیجه این توکل و فزونی دعا نانی از آسمان یا طریق دیگری به او رسیده و بحث نیکی و خدمت به خلق چندان مورد بحث قرار نگرفته و باز نمی‌شود.

به راستی نیکی یعنی چه و مظاهر آن چیست؟ حال که به آن می‌اندیشیم می‌بینیم که نیکی یک کلمه است اما معانی بسیاری از آن برمی‌آید و مبحث ساده و پیش پا افتاده‌ای نیست. هر چند هرکس شاید در ابتدا گمان کند مفهوم نیکی را می‌داند اما چنانکه در این مقاله دیده خواهد شد مظاهر و نمودهای آن فراوانند و ما به بسیاری از آنان تا کنون نیاندیشیده بودیم. ما در اینبار نوشتیم اما این موضوع بحث بیشتری خواهد بود، این نوشته بی‌شک ناقص بوده و باشد که دیگران بدان افزایش و بهترش را آورند. باید گفت نیکی بُعد عملی عرفان است و هر چه که در مورد عرفان بتوان نوشت درباره همین نیکی خواهد بود، چرا که سایر ابعاد عرفان مانند شناخت و چپستی خدا از حوزه نوشتن خارج بوده و باید توسط عارف تجربه مستقیم شود. پس ما در این باره که قابل نوشتن است می‌نویسیم و ننوشتنی‌ها را به خود خدا واگذاریم.

نیکی سه مرحله دارد: اول پاکی، که به معنای پروریدن صفات و اسماء حق در نهاد خویش است، صفاتی چون مهربانی، گذشت، کمک به دیگران و سایر فوژه‌های نیک. در این مرحله عارف به مقام «پاکمردی» یا «پاکزنی» رسیده و شایسته مرحله دوم می‌گردد. در مرحله دوم عارف به مقام «پیر» یا مربی عرفان رسیده و وظیفه یافته دیگران که جوانتر و مبتدی هستند دستگیری کند. و مرحله سوم و آخر مبارزه با ظلم و ضامن عدالت بودن است. این مرحله نیازمند فداکاری‌هایی بوده و همه بدان نرسند.

آنان که به این مرحله رسند مقام جوانمردی یا شیرزنی یافته و این بالاترین درجه نیکی است. در ادامه توضیح بیشتر از این سه مرحله و برخی از مظاهر و نمودهای آنان.

در خصوص مرحله نخست، یعنی پاکی، اگر بخواهیم از صفات نیک گوئیم باید اول از همه از صفت «مراعات دیگران» آغاز کنیم. مراعات یعنی پرهیز از هر کاری که آزار یا زحمتی برای دیگران پدید آورد. مثلاً در دنیای امروز پارک نکردن ماشین در پیاده رو یک مثال از مراعات است. و یا در نظام آپارتمان نشینی رعایت سکوت در شب و پرهیز از موسیقی بلند یا با تلفن بلند صحبت کردن در این ساعات مثال دیگری است. در همین راستا بسیار دیده شده افراد به کوه و یا دشتی برای پیک نیک آمده و چنان موسیقی بلندی از ضبط یا بلندگوی کیفی پخش می کنند که تا فرسنگ ها به گوش رسد. این مظهری از بی مراعاتی است چرا که در همان کوه یا دشت شاید همه خواهان آن موسیقی نباشند و برخی در پی سکوت و صدای های طبیعت باشند. اگر به کوه رفتی و موسیقی خواستی چرا با هدفون یا گوشی شنود نکنی؟ چرا باید یک منطقه را آلوده صدایی کنی که فقط خود خواهان آن هستی؟ البته این امر فقط محدود به شنوندگان موسیقی نیست، در عالم دین نیز برخی از مراسم های مذهبی همین سان صدا و مزاحمت تولید می کند و علاوه بر آن گاهاً دامنه آنها به کوچه و خیابان کشیده و کل محله مسدود می گردد. به اینها نیز باید گفت که این بی مراعاتی و آزار دیگران است. در همان محله که مسدود کردی اگر کودکی بیمار شود چطور به بیمارستان رسانند؟ و گنااهش به گردن شما خواهد بود. همینطور بوق زدن های بی مورد، هجوم و هول برای ورود به مترو، با زرنگ بازی وسط صف شدن، آشغال ریختن، با سر و وضع ژولیده و کثیف در خیابان ظاهر شدن و بسیاری مثالهای دیگر همه نمودهای بی مراعاتی و آزار هستند.

این برارنده عارف نیست که زندگی و کارهایش آزاری برای کسی ایجاد کند. اولین قدم عرفان مراعات است. عارف اگر مثلاً نیمه شب به آپارتمانش رسد در پارکینگ را آرام و بی صدا بندد، در راهرو سبک راه رفته و آهسته سخن می گوید که کسی را بیدار نکند، و به کودکانش نیز چنین امر می کند. در هنگام ورود به اتوبوس یا مترو اگر کسی از روبرو آید خود را کنار کشد تا فرد مربوطه خارج شدن تواند و غیره. انسان بی مراعات به عرفان نرسد. مراعات خود نمودی از فروزه مهربانی است که از نامهای حق است، و بالعکس آن، یعنی بی مراعاتی، نمودی از صفت آزار و آسیب رسانی بوده که از صفات و نامهای اهریمن است.

بی‌مراعاتی به دو دلیل رخ دهد: نادانی و عمد. نادانی یعنی اینکه شخص نمی‌داند و یا تا کنون دقت نکرده باشد که فلان کار، مثلاً موسیقی بلند در کوه، باعث آزار دیگران می‌شود. شاید بسیاری به چیزهایی که در بالا ذکر کردیم هرگز نیاندیشیده بودند و اینک که گفتیم آگاه‌تر شدند. اما دلیل دوم، یعنی عمد، صدها بار بدتر بوده و دیگر می‌شود صفت مردم آزاری و سادیستی. چنین فردی در خطر جدی سقوط معنوی است و مسلماً عارف به این راه نرود. پس تنها عامل بی‌مراعاتی برای عارف همان دلیل اول یعنی نادانی بوده و از این‌سان وظیفه عارف است که دانش خود را در ارتباط با مظاهر مزاحمت و آزار بالا برد و روز به روز موارد بیشتری را شناسایی و انجام آنها را متوقف کند. رسم خوبی است که در مراقبه شامگاه عارف بعد از مراقبه و ذکر وقتی ذهنش آرام شد به کارهای آن روز اندیشیده و بسنجد که کدام ممکن بوده آزاری رسانیده باشد و از این‌راه محاسبه نفس کند. برخی عارفان نیز از دفتری برای ثبت نتایج این خودسنجی استفاده می‌کنند. به هر حال، با دفتر یا بی‌دفتر، عارف باید کارهایی که سبب آزار هستند را شناسایی و پاک کند. این را هم گوشزد کنیم که اهمیت مراعات و بی‌آزاری تا آن حد است که برخی عرفا آن را اصلاً عامل اصلی رستگاری دانسته‌اند. مثلاً گاندی تمام دین را خلاصه در بی‌آزاری و پرهیز از خشونت دانسته و نهضت استقلال‌طلبی وی نیز تماماً بر همین اساس بوده. در آن بیت فردوسی هم آمده که «به نیکی گرای و میازار کس، ره رستگاری همین است و بس» و یا در بیت حافظ که «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن، که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست» از جمیع اینها بر می‌آید که بی‌آزاری اصلی اساسی در عرفان است.

فروزه نیک دیگر گشاده رویی است. گشاده رویی از آسان‌ترین کارهاست که نه هزینه‌ای دارد و نه از جان گذشتگی خواهد، اما تأثیرات مثبت بسیار دارد. از آن جمله که به خودی خود سبب خوشی و ارتقای روحیه اطرافیان شده و به مانند شکلی از خدمت به دیگران است. دیگر اینکه تصویر خوبی از دین و عرفان می‌دهد. اگر دین با گشاده رویی و سایر نیکی‌ها معرفی شود مسلماً بسیاری به خصوص جوانها بدان مشتاق شده و این مقدمه رواج نیکی در جامعه است. همین دو فروزه نیک که در بالا گفتیم، یعنی مراعات و گشاده رویی، به تنهایی توانند بهشتی در زمین ایجاد کنند. جامعه‌ای را تصور کنید که کسی آشغال نریزد، کسی مزاحمت ایجاد نکند، و علاوه بر آن همه گشاده رو و لبخند زنان باشند و وقتی دو ماشین در چهار راه به هم رسند به جای بوق زدن و فحش دادن سلام کنند و بفرمایید گویند که اول شما بروید.. آیا چنین جامعه‌ای همان جایی نیست که همه آرزوی آن را داریم؟ و با همین دو فروزه به آن بسیار نزدیک شده ایم.

فروزه نیک دیگر خدمت به دیگران است. خدمت یعنی هر نوع کمک. در بیتی آمده که «طریقت جز خدمت به خلق نیست!» اما در خصوص خدمت و کمک به دیگران بحث ها و ایرادهایی در گرفته، از آن جمله که عده ای از کمک به دیگران دست کشیده چون می بینند که کمک هایشان قدردانی نشده و یا آنکه علیرغم تلاش نتیجه ای حاصل نشده و آن تلاشها چنان بوده که گویی به هدر رفته. و برخی نیز گفته اند باید در خصوص کمک به دیگران احتیاط چرا که عده ای از کمک ها و دلسوزیهای ما سوء استفاده کرده و به اصطلاح کولی خواهند گرفت. در اینجا لازم است توضیحاتی داده شود تا معنی و مقام کمک و کار نیک روشن گردد.

نخست اینکه در عرفان تعریف کار نیک این است که کار با نیت نیک انجام شود، حال هر طور که انجام شود و هر نتیجه ای که دهد. مثلاً من می بینم کسی ماشینش کنار جاده خراب شده و با نیت نیک تصمیم به کمک می گیرم، اما به علت دانش کم فنی ممکن است به جای تعمیر ماشین آسیب بیشتری بدان زده و صاحب آن حتی از پیش هم خشمگین تر و آشفته تر شود. در اینجا کار من نتیجه بدی داده اما همچنان کار نیک حساب می شود چون نیت آن نیک بوده. باری اگر آن کار نتیجه خوبی داده و ماشین به درستی تعمیر می شد باز تأثیری در فزونتر شدن نیکی آن کار نمی داشت. آن کار در هر صورت به یک اندازه نیک بوده چه آن ماشین تعمیر می شد چه نمی شد. به طور عکس، گاهی برخی افراد کارهایی با تأثیرات بسیار مثبت می کنند اما نیکی ای برایشان به حساب نیاید. بسیاری دیده شده کسانی متمول به فقرا و ایتم کمک کرده و خیریه ها بنا دارند اما با این نیت و هدف که شهرت و محبوبیتی کسب کنند که بعداً بتوانند نماینده مجلس یا شهردار شوند. آن کارها و آن خیریه ها کار نیک حساب نشود.

دوم آنکه، کار نیک علاوه بر تأثیر در دنیای خارجی و ماهوی، تأثیری هم در دنیای معنوی ایجاد کند. هر چند که تأثیر کار در دنیای خارجی بسیار متفاوت است و گاهی خوب است، گاه بد و گاه خنثی اما در بعد معنوی تأثیر آن همیشه خوب و عبارت است از تعالی روح و رشد معنوی کننده آن کار. با همین کارهای نیک و خدمت است که چشم شهود باز شده و انسان حالات معنوی را درک و تجربه می کند، با همین ها است که عارفان حقیقی ملکوت را تجربه کرده اند. نه با نماز، نه با روزه، نه با ریاضت نتوان به اینها رسید، چون ارتقاء مرتبه وجودی فقط با کار نیک حاصل می شود. البته هدف عرفا از کار نیک تنها در رشد معنوی خویش نبوده، بلکه کار نیک خود گونه ای از خدمت و ابراز ارادت به حضرت حق نیز است و در همین راستا بوده که عارف گفته «طریقت جز خدمت خلق نیست»

پس با چنین انگیزه‌هایی است که عرفا و سالکان راه به کارهای نیک پردازند بدون چشمداشت به نتیجه، چون چنانکه گفتیم کار نیک با نیت آن تعریف می‌شود نه نتیجه آن. از اینرو کارهای نیک را «کارهای تقدیمی» نیز نامند چون به هدف ارادت به حضرت دوست چنان است که گویی به او تقدیم می‌شوند. عارف می‌گوید «خدایا این کار را برای تو کردم و به تو تقدیم می‌کنم» و دیگر کاری به نتیجه آن ندارد. این خود نوعی پرستش و نمایشی از ارادات او به خداست. و البته که در کنار این ارادت این کارهای نیک باعث تعالی روح و باز شدن شهود نیز شده و یک بده بستان نیک در عالم معنویات نیز باشد.

این مبحث کارهای تقدیمی و انجام کار بدون نظر به نتیجه از مهمترین مباحث در عرفان بوده که به خوبی باز و تشریح نشده بود. ما در بالا تلاشی در این زمینه کردیم و باشد که دیگران نیز بر آن افزیند. پس در کار تقدیمی عارف کار را با نیت نیک و برای حضرت دوست انجام داده و کاری به نتیجه آن ندارد. اگر کارش خوب نتیجه داد و همه تشکر و به به چهچه کردند خوشی او بیشتر نشود، و اگر هیچ کس ندید یا حتی کسانی ایراد گرفتند خوشی او کمتر نشود، چرا که خوشی او در همین اصل انجام کار بوده که برای خدا بوده و او پاداشش را بیشتر دریافت کرده. برای عارف کار نیک یک چیزی است که باید انجام شود و اینکه قدردانی بشود یا نه در حساب نیست. در سایه این باور است که عارفان حقیقی به دیگران کمک می‌کنند ولو اینکه افراد مثلا به غرورشان برخورد و با پرخاش گویند «من به کمک تو احتیاج ندارم»، در سایه همین باور است که حتی به دشمنان و بدخواهانشان نیز کمک و خوبی کرده اند، در سایه همین باور است که صدها کار نیک در اطراف ما صورت می‌گیرد و ما حتی متوجه آنها هم نیستیم.

پس سالک باید مبحث کار تقدیمی را به خوبی درک کند و گرنه زود باشد که کارهای نیکش به سر آیند و بدون کار نیک چطور پیشرفت در عرفان تواند بود؟ آن نردبان معروف که از زمین به آسمان کشیده شده همین کارهای نیک است. همچنین هر سختی و ناراحتی که در راه عرفان و زندگی نیک رخ دهد آن را نیز می‌توان به خدا تقدیم کرد. مثلا بگویید خدایا این بی‌عدالتی‌ها را که به من شد به تو تقدیم می‌کنم، یا این سختی و توهینی که کشیدم به تو تقدیم می‌کنم و ... بدین سان غم آن را از بار ذهن برداشت و از آن زمینه‌ای برای پرستش و نزدیکی به حضرت دوست ساخت.

اما این ایراد که دیگران از کارهای نیک سوء استفاده کرده و به اصطلاح کولی گیرند، باید گفت آری چنین چیزی ممکن است و این به خرد عارف بر می‌گردد که تشخیص دهد که کار نیکش آیا به راستی در

راستایی صحیحی است یا خیر. هر چند که در بالا گفتیم کار نیک به نتیجه آن نیست، با اینحال باید تا حد امکان خرد به خرج داده و تلاش کنیم کارهایمان مفید باشد. آنچه که در بالا گفتیم نباید بهانه ای باشد که کارها را بی فکر و برنامه ریزی انجام دهیم و بعد که نتیجه ای حاصل نشد و یا نتیجه معکوس حاصل شد بگوییم که نتیجه مهم نبوده و نیت نیک بوده! چنین بهانه هایی همان نیت را نیز زیر سوال برد. بی شک عارف باید در انجام کارهای نیک تا حد توانش پروا و توجه کند که کار با بهترین کیفیت انجام شود، و آنچه در بالا در خصوص عدم چشمداشت به نتیجه گفتیم در خصوص آن بخش از کار است که از توان یا دانش فرد خارج است. در همین راستا اگر در مقطعی چنین احساس شد که کارهای ما باعث کمک به کسی نیست و افراد کار را به سخره و سوء استفاده گرفتند به جاست که کار را متوقف کنیم و آن افراد را به دعا به دستان خدا واگذار کنیم. باید گفت که ما نتوانیم به همه کمک کنیم و تمام مشکلات را حل کنیم، و همینطور بسیاری از مشکلات حکمت هایی دارند و گاهی لازم. همان شاعر که گفت «طریقت جز خدمت خلق نیست» نیز گفته «خلایق را هر چه لایق!» یعنی گاهی افراد خودشان مشکل خودشان هستند و از دست ما کاری در زمان برنیاید. با اینحال نباید خیلی سختگیری کرد و کار نیک را حدالامکان انجام دهیم و اگر دیدیم افراد آن را به جهت دیگری انداخته اند آنگاه آن کار را رها و به کار نیک دیگری پردازیم. در هر صورت نیت نیک مهمترین چیز است.

فروزه نیک دیگر که از آن سخن گوئیم گذشت و بخشش است. در این زمینه نیز بحث ها و ایراداتی است، و برخی گفته اند که بخشش سبب پررو شدن طرف مقابل شده و او را تشویق به ادامه زورگویی و بد رفتاری کند. اقوالی نیز به زبانها انداخته اند که مثلاً چون مظلوم نباید ظالمی هم نیست و مانند اینها، که همه در جهت این اندیشه است که باید سفت و سخت برخورد کرده و هر کس را که بر ما جفا یا توهینی کرد بکوبانیم. در اینباره باید گفت که عرفان کاملاً موافق مبارزه با ظلم است و بحثی در آن نباشد. چند پاراگراف پایین تر در اینباره به تفصیل بیشتر سخن گفته و بار سنگینی را از این باب بر دوش عارف خواهیم گذاشت. اما این مبارزه باید با ظلم حقیقی و ظالم حقیقی باشد. یک راننده تاکسی که تمام روز آفتاب به مغزش خورده و در نتیجه خستگی و عسرت کار پر خاشی کرده یا فحشی داده، او بیشتر سزاوار همدردی و گذشت است تا ظالم شمرده شدن و مبارزه شدن. همینطور کسی که همسایه و همدیف ماست و در نتیجه مشکلات یا فشارهای روحی روانی رفتار بدی کرده یا می کند او را نتوان ظالم به معنای کلمه شمرد.

ظالم کسی است که صاحب قدرت و تشکیلاتی اجرایی است و از طریق آنها یک بی عدالتی یا نوع دیگری از شرارت را رواج می دهد. ظلم ظالم از روی بی تابی و در نتیجه فشار اقتصادی یا ناراحتی های روحی روانی نیست، بلکه به طور سازمان یافته و از موضع قدرت صورت گیرد. از اینرو در برخورد با مردم عادی و همسایه ها گذشت تجویز می شود و لازم نیست خیلی نگران «مبارزه با ظلم» باشیم. نوبت به این مبارزه نیز خواهد رسید و آنگاه در برابر خود ظالمان حقیقی را به صف خواهیم دید: باندهای تبه کاری، سوداگران مرگ، گروههای مافیایی، دلالان، بانکهای رباخواری، تشکیلات های جاسوسی و دسیسه چینی، دولت های استعماری، رسانه های دروغ رسانی، سرمایه داران وجدان نداری و دیگر قدرتهای بزرگ و اهریمنی که در زمین گسترده شده و شب و روز به بداء و انتشار هرزگی و شرارت های جدید سرگرم باشند. به اینهاست که عارف حق درخواهد نبردید. مبارزه با ظلم مبارزه با اینهاست نه دست به یقه شدن با راننده تاکسی و نانوا که خود قربانیان این ظالمان هستند.

در مواجهه با مردم و افراد عادی تا می توان باید گذشت کرد. تنها در موارد خاص که کسی آشوب را از حد گذراند و بر آن پا فشارد باید ایستاد. اما این ایستادن هم باید در حد رفع شر باشد و از انتقام گیری یا کوباندن فرد خودداری شود. مهربانی باید سرلوحه رفتار عارفان با مردم باشد. مبارزه باشد برای تشکیلات ها و دولت های اهریمنی که در بالا اشاره شان کردیم.

علاوه بر آن، گذشت تأثیر مثبت زیادی بر فرد عصبانی یا اهانت گر مقابل دارد. چه چیز زیباتر از یک رفتار متین و مؤدبانه در برابر رفتاری گستاخانه و زشت؟ چه چیز زیباتر که مثلاً راننده ای بوق بزند و فحش دهد و کمی جلوتر که در برابر چراغ قرمز ایستادند راننده دیگر که مورد فحاشی بوده در کنار او توقف کند، شیشه پایین کشد و بر خلاف تصویری که می رود مؤدبانه و با لبخند دوستی سلامی دهد و گوید «ببخشید! حواسم نبود، روز خوب دوست عزیز!» این چونان آب سرد به آتش خشم و شرارت راننده فحاش نخواهد بود؟ شاید که همان موقع آن راننده تغییر چندانی نکند، اما خاطره این رفتار در ذهن او خواهند ماند و شاید سال بعد یا سالهای بعد که نور خدا در دل او تابید خاطره این رفتار خوب و سایر رفتارها به او را یاری و هل دهند که به سوی حق بازگردد و ناگهان رفتارهای بد گذشته را تماماً ترک گوید.



آری، هر کار نیک که می‌کنیم و هر سخن نیک که می‌گوییم مانند بذری است که در ذهن فرد مقابل می‌نشانیم. آن بذر همان موقع ثمر ندهد اما از بین هم نرود، بلکه ماند تا در زمان مناسب میوه دهد. در زندگی هر کس چند نوبت هست که خدا به ملاقات آید و نیروهای ایزدی فعال شوند تا روان فرد را از ودیعه اهریمن بازپس گیرند. در چنین لحظات سرنوشت‌سازی آن بذرها و خاطرات خوب از ما توانند کمکی شوند که فرد دعوت حق را آری گوید و سرانجام به سوی زندگی ای پاک و عرفانی چرخد. همینطور رفتارهای بد ما و پرخاشگریهای مثلاً به نام ظلم ستیزی توانند فرد را از عرفان و دین‌گریزان کرده و او را تمام عمر یک فلج معنوی سازد. همان ظلمی که ما مثلاً می‌خواهیم با آن مبارزه کنیم با یک گذشت و رفتار خوب محو خواهد شد.

بسیاری از انسانهای به ظاهر بدرفتار و پرخاشگر از درون بیمار و زخم خورده اند و این بیماری و ناراحتی خود را چنین نمایش می‌دهند. و آنان در اصل تشنه محبت و توجه مثبت دیگران هستند. بسیار دیده شده که یک رفتار خوب حتی از یک نفر توانسته آنان را از درون درمان کرده و رفتار بد ایشان را برگشت دهد. از آنسو مقابله به مثل کردن و کوباندن فقط بیماری آنان را وخیم‌تر کرده. در اکثر موارد گذشت و رفتار خوب چنین تأثیرات مثبتی دارد. پس باشد که به اینها اندیشیده و در خود حکمت و فره به وجود آوریم.

همینطور عارف باید سایر صفات و فروزه نیک را در خود پروراند: وقار، آرامش، فیض، بی‌توقعی، بی‌داوری، صبر، شوکت، نزاکت، ... هر فروزه نیک یکی از نامهای حق است و به مانند مشعلی است که فروزش آن ما را بیشتر شبیه خدا کند. البته شمار اینها بسیار است و ما در این مقاله نخواهیم و نتوانیم تمام فروزه‌ها را توصیف کنیم. البته به جاست که در دروس عرفان شرح مبسوط‌تری بر این صفات و مظاهرشان نوشته شود و مثلاً هر جلسه یکی از آنها تدریس گردد. اما از آنسو همچنانکه شخص در مسیر عرفان پیشرفت می‌کند خود با نیروی الهام و شهود درون روز به روز دانش بیشتری در خصوص این فروزه‌ها و مظاهر آنها در زندگی امروز یافته و از اینرو نیازی به تشریح نوشتاری کامل نیست. آنچه که در بالا گفتیم تنها چند نمونه از مظاهر نیکی بوده و باشد که خواننده عارف خود به نیروی وجدان نمونه‌های بیشتر را مکاشفه و در زندگی خود متجلی سازد.

اما علاوه بر کسب فروزه های نیک سالک باید از فروزه های بد نیز پرهیز کند، از خشم، حسد، حرص، هوسهای افراطی، اعتیاد، هرزه گرایی و غیره. اینها صفات و اسماء اهریمن هستند و هر کدام یکی از دروازه های ورود به جهنم هستند. جهنم حقیقی نه در این دنیاست و نه در دنیای بعد، بلکه آنجاست که این صفات و مظالم در وجود انسان تجلی یابد: حرص هرگز ساکت نشود، خشم انسان را به خودخوری کشاند، شهوت تمام فکر را بگیرد، حسد باعث دشمنی و انقطاع از جامعه شود... هر صفت بد چون قلاده ای است که روان را اسیر سازد، و کسی که مزین به صفات بد است چون سگی صد قلاده است که هر زمان یکی از قلاده کشیده شود و او پارس کنان بدان سمت تازد. این است سردرگمی و پوچی زندگی گناهکارانه. در پایان چنین زندگی ای تاریکی و افسردگی تمام وجود را گیرد و فرد با درد و حسرت لحظه مرگ را بسر کند.

به مانند فروزه های نیک، عارف با پیشرفت در عرفان دانش شهودی بیشتری از فروزه های بد کسب کرده و مظاهر آنان را در زندگی درخواهد یافت. همچنین زشتی بسیاری از این فروزه ها مانند خشم، قتل، طمع، خواخواهی و غیره بر خواننده آشکار است و از اینرو نیاز نباشد تا ما در این مقاله از آنها گوئیم. اما در کنار این موارد آشکار، مواردی کمتر آشنا و به اصطلاح عرفان «شرارتهای پنهان» نیز وجود دارند که کمتر مورد بحث قرار گرفته و ممکن است خواننده بدانها توجه نکرده باشد. این فروزه ها به بدی بقیه (مانند قتل) نیستند اما به خوبی توانند زمینه را مساعد کرده و شخص را اندک اندک به شرهای بزرگتر کشانند. در اینجا چند نمونه تشریح کنیم.

نخستین نمونه غیبت است. غیبت به ظاهر امری بی ضرر است، مثلاً چند نفری که جمع شده اند از عیب های کس دیگری گویند، ادایی در آورند و تمسخری کنند، در این بین خنده ای بشود و دلها شاد شود! اما در باطن غیبت نوعی خفیف از آسیب رسانی و از نوع قتل است. البته در این روند آسیبی فیزیکی به فرد نرسیده اما شخصیت و شرافت انسانی اش دریده می شود. از اینرو غیبت روح و روان کننده آن را نیز آلوده کرده، و مقدمه ای برای آسیب رسانی های بزرگتر می شود. بسیاری از دشمنی ها که امروز در خانواده ها است و بنیان خانواده و بلکه جامعه را به فروپاشی کشانده با همین غیبت کردن ها و لقه گوئی ها آغاز شده. اگر در گفتار پاک بودند و جز به احترام و ادب از دیگران یاد نمی کردند آن اختلاف ها رقم نمی خورد.

نمونه دیگر از شرهای پنهان هرزه گرایی است، به این معنا فرد مدام به چیزهای غیر جدی و بیهوده سرگرم باشد. مثلاً در بین بسیاری جوانان ( و حتی میانسالان) جک گویی و متلک پرانی رواج دارد. ساعت ها که با هم نشینند یک حرف درست و جدی در میان نباشد و همه اش جک گویی و مزه پرانی است. و یا برخی ساعت ها به نگاه و بحث مدل های لباس پرداخته یا در خصوص سریال های تلویزیونی و حواشی بی اهمیت آن بحث های بی پایان کنند. این جک گویی ها و بحث ها در ظاهر بی ایراد هستند. البته تا حدی لطیفه گویی یا بحث های سطحی اشکالی نداشته و شاید برای استراحت و آرامش ذهن مفید باشد. اما صفت هرزه گرایی اینها را از حد خارج کرده و چنین می کند که تمام زندگی فرد به این چرند گویی ها و مسائل بی اهمیت گذرد. هرزه گرایی ذهن را عادت می دهد که نتواند به چیزهای جدی فکر کند و همه اش به دنبال مسخرگی و لغو گویی است. تمام زندگی برای او فقط برای خنده و متلک است. فرد هرزه گرا حتی عرفان و نیکی نیز به سخره می گیرد و هرگز نشود که در این راه قدم گذارد. چنین کسی برای تمام عمر فردی سبک و بی خرد خواهد ماند.

اینها بودند شرح شماری از نمونه های نیکی و بدی. باشد که هر کس خود نمونه های بیشتر را به شهود درون مکاشفه کند. چون عارف صفات نیک را در خود وجود آورد و صفات بد را زدود به درجه پاکمردی یا پاکزنی، یا به عبارت کهن آن به مقام آشویی می رسد. این مقام لازمه عرفان است و کسی که چنین نباشد شایسته تعالیم پیشرفته تر عرفان نخواهد بود. این اولین مرحله نیکی است که تشریح کردیم.

اما چون عارف به مقام پاکی رسید وظیفه تدریس پاکی را می یابد. این دومین مرحله نیکی است. عرفان و پندار نیک گفتار نیک کردار نیک به خودی خود در جامعه رواج نمی یابند. به مانند هر چیز دیگری، اگر کسی کاری نکند کاری نیز انجام نخواهد شد. این قانون این دنیا است. اگر هر عارفی دین و عرفان خود را در خفا و پنهان بدارد نتیجتاً دین رواج نخواهد یافت، نتیجتاً بسیاری که ظرفیت و علاقه می داشتند بی بهره مانده و گناه آن به گردن ما نیز خواهد بود، ما که عرفان را داشتیم اما پنهان کردیم، ما که حقیقت را می دانستیم اما سکوت کردیم.

انسان مانند حیوانات نیست که دانش هایی را به طور غریزی از بدو تولد داشته باشد. همه چیز را باید به او تعلیم داد و خود نتواند پی برد: زبان را مادر به او می آموزد، کسب و کار را پدر به او می آموزد، ریاضی را از معلم ریاضی و هنر را از معلم هنر و هر چیز را از کس دیگری می آموزد. آری در وجود

انسان قوه عقل و درک وجود دارد اما نتواند از نقطه صفر شروع کند، باید از دیگران آموزد تا به درجه ای از پیشرفت رسد و تنها آنگاه است که خود تواند کمی خلاقیت کند یا چیزهایی را کشف و ابداع کند. در خصوص عرفان و معنویات نیز چنین است. انسان دارای قوه درک معنوی است، که آن را وجدان یا فطرت نامیده اند، اما این قوا به خودی خود راه نیفتد و باید کسانی آن را آموزند. شخص باید مفهوم دین و عرفان حقیقی را از معلم یا معلمان شنود، مظاهر نیکی را در قالب داستان یا تمثیل هایی بخواند، رفتارهای نیک را در عمل ببیند و آنگاه است که فطرتش بیدار و در راه استوار شود.

پس اگر کسی هیچ تماسی با تعلیم های عرفان نداشته باشد بسیار بعید است که خود بدان رسد، و بسیار محتمل باشد که زندگی اش در بی اخلاقی، خودخواهی و هرزگی گذرد. از آنسو نیروهای اهریمنی نیز مدام در کار هستند، و چون عارفان از تعلیم و مکتب دست کشند شیاطین به تعلیم و مکتب پردازند: اگر کسی پندار نیک گفتار نیک کردار نیک را از معلمی فرا نگیرد به جای آن پندار بد گفتار بد کردار بد را از فیلم ها و سریالهای بی محتوای تلویزیون فرا خواهد گرفت، اگر کسی مهربانی را از داستانها و الگوهای نیک فرا نگیرد به جای آن خشونت را از بازیهای کامپیوتری بزن و بکش فرا خواهد گرفت، اگر عرفا الگو جوانان نشوند هنرپیشه های خودنما یا نوازندگان و هم زده الگو خواهند شد ... آیا توقع دارید کسی که در راه عرفان نیست و تمام وقتش به بازی و دیدن فیلم های تعقیب و گریز می گذرد ناگهان به فردی مؤدب، متین، اخلاق مدار، دلسوز، حامی محیط زیست و فداکار تبدیل گردد؟! کسانی که شکوه می کنند که مردم بد شده اند، آیا به غیر این انتظار داشتند؟ وقتی عرفان و تعلیمات اخلاقی از صحنه جامعه پیاده شود و به جای آن تعلیمات مادی آید که فیلمت را ببین، لذتت را ببر، خدایی نیست، حقیقتی و رای دنیا نیست، جهان پس از مرگی نیست، پاداش و جزایی نیست، هر کس هر کاری که کرد کرد، وجدان تنها خیال است و زندگی نبردی است برای تصاحب زن و زر، در چنین فضای فکری ای چرا من خوب باشم؟ اگر رشوه یا خیانتی در پیش پایم آمد که سود کلانی آورد بدون ریسک گیر افتادن و زندان شدن، چرا که نه؟!!

پس اگر آموزش عرفان کنار رود و عرفا تدریس نکنند اهریمن تدریس خواهد کرد، اگر ما کلاس برگزار نکنیم شیطان کلاس برگزار خواهد کرد. چنین نیست که انسان به حال خود رها باشد. هر کس معلم و دینی دارد بی آنکه شاید خود بداند و اگر معلم عرفان نبود شر خواهد بود، و اگر عرفان رواج نیابد شرارت رواج خواهد یافت. و چون شرارت رواج یابد آیا می توان در این جامعه به مدار اخلاق و عرفان زیست؟

در جامعه ای که زور قانون شود و دروغ کلید درها آيا کسی تواند به منهاج پندار نیک گفتار نیک کردار نیک زندگی کند؟ پس تعلیم و رواج عرفان امری ضروری است. عرفان تنها آن نیست که شخص خود را پاک کند، بلکه باید جامعه را نیز پاک کند، چرا که پاکی فرد در گرو پاکی جامعه و در جامعه ناپاک نتوان پاک زیست. این را هر عارف حقیقی احساس کند. اینجاست که مرحله دوم نیکی، یعنی تعلیم و رواج دین آغاز می شود.

اما تعلیم عرفان دارای آدابی است، هم برای مربی و هم برای شاگرد. در خصوص مربی، چنانکه پیشتر گفتیم مربی باید به درجه پاکمردی یا پاکزنی رسیده باشد. این درجه به معنای کمال مطلق نیست. در این مرحله باز هم از فرد خطاهایی سر میزند اما او به درجه ای از پاکی رسیده که از آن خطاها توبه کرده و در کل شخصی قابل اعتماد است. پاکمردی یعنی حدی قابل قبول از پاکی و تجلی فروزه های نیک که فرد را واجد صلاحیت تدریس می کند. باید گفت تدریس خود مرحله ای از تکامل است. به بیان دیگر، شخص عرفان تدریس می کند نه برای آنکه فرد کاملی است، بلکه برای آنکه می خواهد کامل باشد. اما کمال فرد حاصل نشود مگر در سایه خدمت به دیگران، و بالاترین خدمت ها همین تعلیم عرفان و نیکی به دیگران است. پس در کلاس عرفان همه شاگرد هستند، و مربی نیز هر چند در جایگاه سخنرانی است اما او نیز در روند آموزش است. این نکته مهمی بود که اشاره داشتیم تا توقع بیجا از مربیان عرفان نداشته و از آنان کمال مطلق یا معجزه نطلبیم. در خصوص آداب شاگردی، احترام به مربی از شرایط است.

تدریس و جلسات عرفان از مهمترین امور است و باید در صدر همه مسائل باشد. کودکان باید بیش از هر چیز از عرفان، اخلاق و مظاهر نیکی بدانند. اول اخلاق بعداً فیزیک، بعداً ریاضی و سایر علوم و هنرها. علم بی اخلاق نتیجه اش می شود همانکه امروز شده: یعنی بسیاری افزار و کمی شعور. جلسات تدریس باید در بهترین و تمیزترین مکانها برگزار شود. هر کس باید سهمی در آموزش عرفان داشته باشد. حداقل اینکه هر کس فرزندان خود را تا حد توان بیاموزد، و اگر بیش از آن توانست دیگر کسان را. در هر محله و ناحیه ای باید مربیان عرفان باشند. جلسات عرفان تا حد امکان حضوری باشد.

اما تدریس و رواج عرفان فقط به حالت درس و مدرسه ای آن نیست. تمام صنعت ها و هنرها توانند در این روند سهیم باشند. مثلاً کسانی که در صنعت ساختمان و معماری هستند توانند مکانهای زیبایی برای تدریس یا جلسات عرفانی سازند و در آن نگاره ها و نقش هایی پدید آرند که فضایی عرفانی و مقدس را

به ذهن تداعی کند. چنانکه گفتیم مکان تدریس عرفان باید بهترین مکانها باشد و معماران توانند در این قسمت کمک رسانند. همینطور کسانی که استعداد موسیقی دارند توانند به جای استفاده از این استعداد برای ایجاد آهنگ های وهم آور با مضامین سبک و شیطننت آمیز آن را به راه دیگر انداخته و سرودهایی زیبا و آسمانی ساخته تا در جلسات عرفانی همخوانی شوند. به راستی موسیقی اگر درست استفاده شود خود هدیه ای از آسمان است و همچنین نردبانی به سوی آن. آن موسیقی سنتی ایران الهام گرفته از حالات عرفانی بوده و موسیقی کلاسیک غرب نیز چنین بوده، اما در ادامه سبک هایی از موسیقی آمده که روان را متوحش می سازد و خود گواه بر ضد خود است. همینطور کسانی که استعداد در فیلم سازی دارند به کار شده و به جای به تصویر کشیدن زاغه ها و صحنه های اعتیاد، پلات های کلاهبرداری و ازدواج های فریبکارانه بیایند نیکی را به تصویر کشند که رسالت هنرمند در همین است. چه چیز روح افزا تر از صحنه نمایشی که فروزه ای نیک یا بد را معرفی کرده و تبعات آن را نمایش دهد؟ مثلا سریالی باشد که در هر قسمت یک فروزه نیک و زیبایی های آن را نمایش دهند تا بیننده ترغیب و علاقه مند شود. و چنین شود که در جامعه به جای فیلم های ترمیناتور و گربه چکمه پوش چنین فیلم هایی تماشا شوند. همینطور اینترنت و شبکه های اجتماعی همه توانند در راه عرفان و اخلاق باشند و باید هم باشند.

پس همه باید در رواج عرفان کوشند، با ابزارها و روشهای مختلف. اگر شرکت های آزمند و حریص برای مقاصد زیاد خواهانه خود مدام تبلیغ می کنند، سمینار برگزار می کنند، فیلم می سازند، کتاب منتشر می کنند، وب سایت سازند و غیره، انسانهای نیک نیز باید برای مقاصد نیکخواهانه خود فعالیت کنند. البته ما نباید هر کاری که آن شرکت ها کردند کنیم، اما منظور اینکه ما نیز باید فعال باشیم. باید یادآوری کرد که اگر انسانهای نیک هیچ کار نکنند انسانهای بد همه کار خواهند کرد. اگر امروز دنیا را تبلیغات سرمایه داری و فیلم های بی محتوا گرفته و از عرفان، اخلاق و مهر خبری نیست این نتیجه مستقیم این است که یکی دسته کار کرده اند و دسته دیگر هیچ کار نکرده اند.

مربی عرفان را «پیر» نامند. در اینجا پیر به معنای سن و سال بالا نیست، بلکه درجه حکمت و مرتبه وجودی بالا است. هنگامی که زال متولد شد در عین کودکی موهای سفید داشت. موی سفید نشانه پیری به حکمت و نور خدایی است. سفید رنگی است که تمام رنگ های دیگر را در خود دارد و در عین حال در بیرنگی است. ازین سان، سفید رنگ خداست، و نور خدا و فرشتگان مقدس همیشه به رنگ سفید مجسم شود. در این راستا، سفید بودن مو نشانه هاله و تاله ایزدی است که صورت عارف را احاطه کرده است.

سفید شدن مو در نتیجه سن نیز مظهري از اين اصل است که چون با بالا رفتن سن حکمت نیز بالا رود از اين سان مو سفید می شود. البته اين روندی نمادين است چرا که همه انسانها با پير شدن داناتر نمی شوند و البته اين امری تأسف آور است. انسان چون به مقام پيری رسيد، حتی اگر در سن جوانی مثلاً سی یا چهل سال باشد، باز باید او را چون پيران تکریم کرد و جایگاهش داد.

و اما سومين مرحله نیکی، یعنی مبارزه با ظلم. اين درجه ای است که همه بدان نرسند و ایرادی هم نیست. همين که کسی پاکمرد یا پير باشد خود نیک است. اما مبارزه با ظلم وادی دیگری است، و اینجاست که باید غرق در دریا شد. تا کنون مبارزه با نفس و شیطان درون بود، اینک مبارزه با شیطان بیرون است، تا کنون تدریس نیکی و عرفان با کتاب و قلم بود، حال زمان تدریس آن با تمام زندگی است. مبارزه با ظلم ممکن است ضررهایی را متوجه عارف کند و حتی به قیمت جان تمام شود، از اینرو فقط کسانی که اسرار و زیبایی دوست را دریافته اند داوطلب آن خواهند شد.

عارف با گذر از مراحل عرفان، از پاکمردی، پیری و سایر منازل سرانجام آخرین صفحات توهم را کنار زده و به بینش می رسد. و در نور این بینش می بیند که حقیقتی جز خدا نیست، و هر چه که در راه او از دست رود بهترش به دست خواهد آمد، و زندگی ای که به حق داده شود به زندگی جاودان بدل خواهد شد. بدین سان از قید آخرین فروزه بد یعنی صفت ترس رها شده و به رستگاری درون می رسد. از نشانه های کسی که بدین مقام رسیده آرامشی ژرف و حالت سرخوشی دائم است. چرا که او دیگر نگرانی ای ندارد. اين همان اکسیر زندگی است که اسکندر در آن افسانه به دنبال آن به مرزهای دنیا و کوههای بی انتها سفر کرد و آخر هم آن را نیافت. در اين حالت عارف آماده می شود تا با مظاهر اهریمن در دنیای بیرون نبرد کند تا عدالت را برای ضعیفان و محنت زدگان برقرار کند. در این حالت عارف به مقام جوانمردی رسد که بالاترین مرتبه نیکی است. عرفان که با پاکمردی آغاز می شود با جوانمردی خاتمه یابد و منازل پس از آن به توصیف و نوشتار ننگزند و مسیری است که عارف در سرّ معنوی و خفای باطن پیماید.

حال کمی از مسائل و آداب مربوط به جوانمردی گوئیم. نخست در خصوص ظلم و ظالم. اساساً ظالم بودن دارای شرایط و ضوابطی است و هر بدکاری را نتوان در اين رده شمرد. جوانمرد باید این را به خوبی بداند تا که با ظالمان حقیقی در افتد. اما شرایط ظالم: اول اینکه ظالم باید دارای درجه ای از قدرت باشد که بتواند آسیب قابل توجه به دیگران رساند. یک انسان درمانده که از بیچارگی و خستگی داد و بیداد می

کند یا فحش می دهد و ورای آن کار دیگری از دستش بر نمی آید را نتواند در رده ظالم شمرده شود. با چنین کسی باید با همان گذشت و مروت رفتار نمود. دوم آنکه ظالم باید به ظلم خویش آگاه باشد و آن را از روی عمد و برای منافع خویش انجام دهد. مثلاً بسیاری از شرکتهای بزرگ دنیای امروز روشهایی را به کار می گیرند که برای محیط زیست آسیب رسان است و این را همه از جمله رئیسان و سهامداران این شرکت ها به خوبی می دانند اما از آنسو منافع ایشان در گرو این روشهاست و آن را ترک نکنند. پس آنان به عمد و با آگاهی این شرارت و بدی ها را ارتکاب کنند. همچنین بانکهای رباخواری که با وام ها و قسط های خود شرکت ها و کاسبی های کوچک را ورشکست و تصاحب می کنند به خوبی از بدی کار خود آگاه باشند اما سودای قدرت و پول آنان را به ادامه این کارها وا کشد. و یا کشور نیرومندی که کشورهای دیگر را استعمار کرده و برای گسترش سلطه خود فقر و فساد را در این کشورها رواج داده و دیکتاتورها نصب کرده و یا مانند دولت انگلیس در قرن های پسین تریاک و مواد مخدر به این کشورها رواج داشته او نیز بدهاتماً به شرارت های خود واقف است. پس با این شرایط یک ظالم شناخته شود.

و حال که اینها را گفتیم عده ای خواهند گفت مبارزه با این شرکت ها و دولت های زورگو امکان ناپذیر است و شمار اندکی از عرفا نتوانند با این نهادهای مقتدر درافتند. در پاسخ باید گفت شمار عرفا می تواند زیاد باشد. اگر عرفان به شکل صحیح معرفی شود، اگر دین مساوی اخلاق، شریعت مساوی نیکی و خدا مساوی زیبایی و زندگی معرفی شود بسیاری به دین و عرفان خواهند گروید. عرفان برای یک گروه خاص و اندک نیست، برای همه است. هر کس به حکم انسان بودن باید عارف نیز باشد.

آنگاه کم بودن شمار دلیل ضعف نتوان بود. خیلی شده در تاریخ که عده ای با شمار کم بر دشمنان پر شمار پیروز گشته اند به مدد همت و ایمان راسخ. هدف و محصول نهایی عرفان هم همین همت و ایمان پولادین است که در جوانمردان عالم به ظهور خواهد آمد. آنگاه نبرد همیشه جنگ تن به تن و به شکل جنگ کلاسیک نیست. بسیاری نبردها با قلم و نهضت های اجتماعی بوده و توانسته ارتش ها و دولت های مقتدر را کنار بزنند بی آنکه گلوله ای شلیک شود. مثلاً نهضت گاندی سرانجام به استعمار دولت انگلیس پایان داد و این بزرگترین استعمارگر و امپراطور زمان را از هند بیرون داد. این کار بدون استفاده از سلاح و با گروهی از مردم خیابان و نخ ریس انجام شد. همچنین نلسون ماندلا، مارتین لوتر کینگ و سایر رهبران عدالت خواه دولت های بزرگ را کنار زدند با همین سخنرانی ها و انجمن هایی که شکل دادند.



حقیقت این است که قدرت عارف به حق بودن او است. او چون در راه حق است ترسی ندارد و قدمهایش محکم است. از آنسو انسانهای ظالم و حریص در درون به باطل بودن خود آگاهند و یک حالت دودلی و ترس همیشه در آنان است. از اینرو در نبردی که در بگیرد، چه به صورت جنگ تن به تن چه به صورتهای دیگر، این گروه فوراً دچار هراس شده و با وجود شمار و امکانات زیاد عقب خواهند نشست. تاریخ بارها بدین گواه داده است. در این ارتباط حکایتی در یکی از کتب عرفانی نقل شده که در زمان های دور دو سردار، یکی نیک و دیگری شر، با هم بنای جنگ گذاشته و هر یک به تدارک نیرو پرداختند. خدا ارتش بزرگی از میلیونها مرد تنومند ظاهر کرد و اعلان داشت ارتش را به یکی از سردارن داده اما دیگری را به عنوان مشاور همراهی کرده و او را حکمت و معرفت سری خواهد آموخت. آن سردار بد ارتش را انتخاب کرد و سردار خوب همراهی خدا را. در شب قبل نبرد وقتی سردار خوب و همراهانش به جبهه نظر کردند خیل بی شماری از سربازان را در ارتش مقابل دیدند و کمی هراسناک شدند. در این هنگام خدا در قلب آنان معرفت گشود و در روشنایی آن دیدند که آنقدر که با نیکی و راستی کار انجام می شود با زور و مکر نخواهد شد. و روز بعد در زمان طلوع آفتاب چون بوق جنگ نواخته و نبرد آغاز شد، سردار نیک و سپاه اندکش به دلگرمی اینکه در راه حق هستند با شجاعت و بدون ترس به سمت ارتش های پلید به راه شدند. از آنسو سردار بد و ارتش هایش چون به بدی خود آگاه بودند دچار ترس شده و بینشان اختلاف و بی نظمی افتاد، و چون سپاهیان نیک به آنها رسیدند یکی پس از دیگری به ضرب شمشیر افتادند و در اندک زمانی آن ارتش بی شمار هلاک و تار و مار شد.

اینک نیز چنین است، و چون دسته جوانمردان از مواضع خود خارج شوند دولت ها و ارتش های اهریمنی یکی پس از دیگری چون پوشال خواهند افتاد و این بامداد نیکی در جهان است. و چون آخرین کاخ ظلم فتح و ویران شده و پرچم سفید نیکی بر آن افراشته شود عصری نو حلول کرده و بهتر جهان آغاز خواهد شد.

---

نشر و کپی آزاد است، البته به شرط نیت نیک!

[pakdini.com](http://pakdini.com)